

## ولایت زن در کتاب و سنت

حجت الاسلام و المسلمین سید محمد نجفی\*

### چکیده

مسئله «ولایت زن» از مباحث مهم جوامع اسلامی است. ولایت مورد بحث در این مقاله، به معنی سرپرستی و مدیریت بر گروه می‌باشد. سؤال اصلی بحث آن است که آیا در مدیریت بر یک گروه (ولایت بر کل جامعه یا زیر مجموعه‌های آن) مرد بودن شرط است یا خیر؟ علمای مسلمان معمولاً به این مسئله در بحث قضاوت عامه پرداخته‌اند و اکثر آنها مرد بودن را در این مسئله شرط دانسته‌اند، جز ابوحنیفه که در غیر از حدود قصاص، قضاوت زن را جایز می‌داند. اصل در مسئله، عدم ولایت و عدم وجوب اطاعت است، مگر آنکه دلیلی بر آن اقامه شود. طرفداران جواز ولایت زن، به سیره عقلاء و عموم برخی روایات تمسک کرده‌اند، اما در مقابل، مخالفین با ولایت المرأة به چهار آیه از جمله: «الرجال قوامون علی النساء»، احادیث متعددی مثل احادیث باب القضاء، روایاتی مانند «المرأة ریحانة و لیست قهرمانة» یا روایاتی که حکومت زنان را از علائم فساد زمان می‌شمرد و روایتی که جامعه‌ای را که زن بر آن حاکم باشد، موفق یا رستگار نمی‌داند (صحیح حمران بن اعین در این زمینه مهم‌ترین سند است که حکومت و تسلط زنان در جامعه را بسیار مذمت می‌کند) استناد کرده‌اند.

از جمله ادله مخالفین ولایت زن، مذاق شریعت است که این خواسته‌ها و دستورات از احکام گوناگون شارع در مورد زنان مثل تأکید بر جدایی زن و مرد اجنبی و خانه‌نشینی زن و یا روایاتی که از نقصان عقل و رأی زن سخن گفته و یا اطاعت از زن و مشورت با او را نهی می‌کند، به دست می‌آید. در این مقاله سعی شده است به ادله مخالفین در مسئله ولایت زن پاسخ داده شود، ولی در نهایت ولایت زنان را مرجوح می‌داند و در مورد منصب‌های کلیدی جامعه به ویژه به صورت گسترده، متمایل به عدم جواز شده است.

کلید واژه: ولایت، سیره عقلاء، مذاق شریعت، زن، قرآن و سنت.

---

\* درس خارج فقه و اصول، استاد سطوح عالی و خارج حوزه علمیه قم.

## ولایت زن

بحث ولایت زن از مباحث مهمی است که شرایط کنونی جهان و به ویژه جامعه اسلامی ما با آن روبه‌روست و به تازگی دارای حساسیت ویژه‌ای شده است. این بر عهده اندیشمندان اسلامی است که جدا از انتظاراتها و فضای ساختگی، با دقت و رعایت همه معیارهای اسلامی و فقهی به تبیین این مسئله بپردازند. این نوشته، گامی است هر چند کوتاه در این مسیر.

## مفردات بحث

ولایت در لغت معانی مختلفی دارد؛ از جمله به معنی متولی و سرپرستی بر شخص یا کاری است. در مصباح المنیر آمده است: «ولیت الامر الیه بکسرتین ولایة بالکسر تولیته و ولیت البلد علیه دولیت علی الصبی و المرأة فالفاعل وال و الجمع ولایة...»<sup>1</sup>.

«ولایت» مورد نظر ما، گاهی به معنی سرپرستی خارجی است (هر چند از نظر عرف و شرع، حق تصرف در امور و اموال کسی را نداشته باشد، مثل افرادی که مخارج برخی را به عهده می‌گیرند و تأمین می‌کنند. این افراد در عمل ولی‌اند و یا مثل والیان به ناحق: (ولی اشبی و علیه ولایة و ولایة: ملک امره و قام به (اقرب الموارد)). گاهی نیز به معنی حق سرپرستی و تصرف در امور دیگری و حق اطاعت بر اوست، خواه در عمل سرپرستی کند یا خیر، مثل ولی طفل، ولی زن در نکاح یا ولایت فقیه.

در این مقاله، منظور از ولایت، معنی دوم است؛ ولی به معنی قابلیت داشتن این ولایت. به عبارت دیگر سخن در این است که آیا از نظر شرع مقدس، برای ولایت بر دیگران، ولی باید مرد باشد تا تصرفات و اوامر او نافذ باشد. (نفوذ شرعی تصمیم در مورد دیگری) ولایت به معنی اول مرتبط به جنس نیست و هر کسی می‌تواند کارهای دیگران را سرپرستی کند. ثمره بحث در جواز نصب زنان به ولایت در مناصب مختلف به دست حاکم شرع می‌باشد.

منظور از زن در این مقاله بانوی بالغ و عاقلی است که همه شرایط ولایت را در موردی که می‌خواهد ولایت کند، داشته باشد، مثل دانش، عدالت و وثاقت. سخن در این است که آیا «زن بودن» از نظر شرع، مانع استحقاق ولایت است یا خیر؟

از آنچه گفته شد پیداست که اولاً بحث فقط در مورد قضاوت یا ولایت عامه بر مسلمین نیست و شامل هر گونه ولایتی می‌شود، ثانیاً سخن در نصب زن به ولایت بر شخص یا اشخاص

نیست، بلکه سخن در حکمی وضعی است؛ یعنی اشتراط ذکوریت در ولایت یا به عبارت دیگر قابلیت زن برای والی شدن از نظر شرع.

### اقوال در مسئله

در نگارش این پژوهش، موفق به یافتن سخنان علما در این مسئله یعنی، بحث کلی ولایت زن اعم از زعامت و امامت امت یا مراتب پایین آن نشدیم، اگرچه در برخی مراتب و مصادیق، فقها متعرض آن شده‌اند، مثلاً در بحث غسل میت که اذن از ولی میت لازم است صاحب جواهر می‌گوید:

ان المراد بولیّ المیت هوا ولی الناس بمیراثه کما صرح به غیر واحد من الاصحاب بل نفی الخلاف عنه بعضهم ناسبا له الی الاصحاب مشعرا بدعوی الاجماع علیه.<sup>2</sup>  
منظور از (جمله) ولی میت، سزاوارترین مردم است به ارث بردن از او، همچنان که عده‌ای از اصحاب به آن تصریح کرده‌اند، بلکه برخی ادعای خلاف کرده و آن را به اصحاب نسبت داده به گونه‌ای که اشعار به ادعای اجماع دارد.

چه بسا وارث میت زن باشد، هر چند عده‌ای گفته‌اند که اگر اولیای میت زن و مردند، مردان اولایند، صاحب جواهر در این اولویت، تأمل دارد.<sup>3</sup> همچنین ولایت والدین را در موارد مختلف از جمله در جهاد و اینکه آیا آنها می‌توانند از شرکت فرزند در جهاد، جلوگیری کنند یا نه، مطرح کرده‌اند.<sup>4</sup>

با ولایت زن بر مملوک‌های خویش و در قصاص، وقف و مانند اینها، از جمله این موارد بحث «قضا» است که ادعای اجماع، بر عدم ولایت زن شده است،<sup>5</sup> ولی تحقق آن نزد متقدمین، محل تأمل است؛ زیرا گفته‌اند: «در کتب قبل از شیخ، متعرض این شرط در بحث قضاء نشده‌اند».<sup>6</sup> شیخ طوسی نیز که در الخلاف این مسئله را مطرح کرده است، با آنکه در بسیاری از مسائل، اجماع را دلیل می‌آورد، درباره این مسئله نه به اجماع بلکه به اصل و روایات تمسک جسته است.<sup>7</sup>

آری در مسئله خلافت، امامت و حکومت زنان بر مردم نیز برخی متعرض این بحث شده‌اند. علامه حلی وقتی شرایط امام را بر می‌شمرد، می‌گوید: «ان یکون ذکرا لیهاب له و لیتمکن من مخالفة الرجال»؛<sup>8</sup> امام باید مرد باشد تا دارای هیبت باشد و بتواند با مردان مخالفت کند.

## نظر اهل سنت

فقهای اهل سنت در مورد قضاوت زن، اختلاف دارند؛ مالکیه، شافعیه و حنابله قضاوت زن را جایز نمی‌دانند،<sup>9</sup> ولی ابن جریر در همه احکام و ابوحنیفه در غیر از حدود و قصاص، قضاوت زن را جایز می‌داند.<sup>10</sup> در مسئله ولایت و حکومت بر مردم نیز برخی مرد بودن را شرط ندانسته‌اند، مانند **ماوردی** که می‌گوید: «شروط معتبره در امامت هفت تاست» که در این شرطها از «مرد بودن» نامی نبرده است<sup>11</sup>؛ باقلانی در التمهید نیز همین شروط را بیان می‌کند.<sup>12</sup> در مقابل، برخی دیگر مثل **قاضی عضدالدین ایجی**، **الشریف الجرجانی**<sup>13</sup> و **نووی**<sup>14</sup> مرد بودن را در امام شرط دانسته‌اند و برخی بر این شرط، ادعای اجماع کرده‌اند. در الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

انهم اتفقوا علی ان الامام یشرط فیہ ان یکون مسلماً مکلفاً حراً ذکراً قرشیاً عدلاً  
عالمماً مجتهداً شجاعاً ذا رأی صائب...<sup>15</sup>

[ایشان] اتفاق نظر دارند بر اینکه امام باید مسلمان و دارای شرایط تکلیف و آزاد و مرد و از قریش، عادل، عالم، مجتهد، شجاع و صاحب رأی باشد.

هر چند این ادعا بالنسبه به برخی صفات صحت ندارد. **نووی** گوید: «امامت با استیلاء جامع و همچنین برای فاسق و جاهل علی الاصح منعقد است»<sup>16</sup>. **قاضی ابومیلی** نیز گوید: «قدروی عن احمد الفاظ تقتضی اسقاط اعتبار العدالة و العلم و الفضل»<sup>17</sup> از احمد عباراتی نقل شده است که می‌رساند نزد او علم و عدالت و فضل شرط نیست». گویا مسئله ولایت زن به طور کلی در فقه مطرح نشده و فقط در موارد مقتضی به آن پرداخته شده است و آن گونه که خواهیم گفت، چه بسا بتوان از ادله‌ای که در موارد گوناگون آورده‌اند، نظر آنها را به دست آورد.

## اصل در مسئله

بدون شک، اگر هیچ دلیلی در مورد ولایت زن نباشد و نوبت به اصل عملی برسد، اصل، عدم ولایت است. شیخ طوسی درباره نفی ولایت زن در قضاوت گوید: «دلینا ان جواز ذلک یحتاج الی دلیل لان القضاء حکم شرعی فمن یصلح له یحتاج الی دلیل شرعی»<sup>18</sup>. بدیهی است که در هنگام شک برای ولایت و تنفیذ امر و رأی و تصرفات شخصی نسبت به دیگران، اصل، عدم است؛ همچنان که به حکم براءت یا استصحاب، اصل در لزوم اطاعت از دیگران نیز عدم وجوب

است. بنابراین کسی که مدعی ولایت زن است، باید دلیل اقامه کند، ولی مخالفان ولایت زن، می‌توانند به این اصل استناد نمایند، هر چند این اصل، چندان مستحکم نیست؛ زیرا سیره عقلا همان‌گونه که بر جواز ولایت مرد است، بر جواز ولایت زن نیز می‌باشد، در این صورت، این بار نوبت منکر ولایت زن است که مردوع بودن این سیره را ثابت کند. به هر حال با توجه به اصل نخست، ابتدا به ادله اثبات مسئله ولایت زن می‌پردازیم. نکته قابل تأمل آنکه هیچ دلیلی هر چند ناتمام، به جواز ولایت زن تصریح نکرده است و هر چه هست ادله عامه بر مسئله است.؟

### ادله اثبات مسئله ولایت زن

#### دلیل اول: سیره عقلاء

این سیره از گذشته بر جواز ولایت زن بوده است؛ زیرا از نظر عقلا برای ولایت، اموری مثل عقل، تدبیر، عدالت و علم مهم است نه خصوصیات جنسی. به همین دلیل، زنان فراوانی در جوامع مختلف (پیش از اسلام تاکنون) متصدی مناصب گوناگون شده‌اند؛ از جمله بلقیس ملکه سبا که قرآن مجید به آن اشاره می‌کند. شاید به همین دلیل شورشیان جمل به فرماندهی عایشه تن دادند و آن نبرد را برپا کردند. جستاری در تاریخ اسلامی نمونه‌های دیگری از حکومت و ولایت زنان را در مناطق مختلف جهان اسلام - بدون در نظر گرفتن به حق یا ناحق بودن آن - نشان می‌دهد. مانند اسماء بنت شهاب،<sup>19</sup> ملکه یمن، که همراه شوهرش علی بن محمد صلیحی بر کشور یمن حکومت می‌کرد و خطبه به نام آن دو می‌خواندند؛ دیگری اروی بنت احمد<sup>20</sup> عروس اسماء که با شوهرش، مکرم بر یمن حکومت داشت و پس از شوهرش حدود نیم قرن (485 ق - 532 ق) به تنهایی یمن را اداره کرد.<sup>21</sup> زرکلی گوید:

اروی بنت احمد بن هنجر بن موسی الصلیحی السیدة الحرّة و تتعت بالحرّة الکاملة و بلقیس الصغری ملکه حازمة مدبرة یمانیة... و تزوجها المکرم و فوض الیها الامور... و قامت بتدبیر الملکه و الحروب انا ان مات المکرم سفة 484 و خلفه ابن محمد سباء بن احمد فاستمرت فی الحکم ترفع الیها الرقاع و یجتمع عندها الوزراء و تحکم من وراء حجاب...<sup>22</sup>

اروی دختر احمد صلیحی بانوی آزاده که او را آزاده کامل، بلقیس صغری نامیده‌اند، پادشاهی است دوراندیش و مدیر از یمن... مکرم با او ازدواج کرد ولی به جهت بیماری فلج شد و امور را به این بانو سپرد... و او کشور و جنگ‌ها را رهبری می‌کرد و حتی بعد از مرگ مکرم در سال 484 و جانشینی محمد سباء، این بانو به حکومت ادامه داد و نامه‌ها به نزد او می‌آمد و وزیران نزد وی جمع شده و از پشت پرده حکم می‌کرد.

البته استدلال به سیره عقلاء در صورتی صحیح است که مردوعه نباشد؛ یعنی ادله مخالفین تمام نباشد، بلکه اگر با آن ادله احتمال ردع سیره نیز داده شود، باز سیره عقلائیة حجت نیست؛ زیرا سیره عقلاء بما هی، حجت نیست، بلکه به دلیل کشف از حکم شارع حجیت دارد و این کشف هم باید قطعی باشد و گمان در این مورد کافی نیست؛ زیرا سیره عقلاء از ادله وجدانیه است نه تعبیه، مثل حجیت ظواهر یا خبر واحد نیست که کاشفیت ظنیه در آن کفایت کند. بنابراین اگر احتمال ردع شارع، هر چند به دلیل ادله ظنیه غیر معتبره، باشد، کشف رضای شارع به عمل عقلا محرز نیست و این، نکته‌ای کلیدی در مواجهه با سیره عقلائیة است. آری، در برخی از سیره‌ها اگر ردعی ثابت بود به سرعت منتشر می‌شد و عدم انتشار ردع یا عدم عمل فقها و مسلمین، خود موجب قطع به امضا است. بنابر آنچه گفته شد سیره عقلاء بر جواز ولایت زن، دلیل بر امضا ندارد حتی اگر ادله مخالفان ناتمام باشد؛ زیرا آیات و روایات مورد ادعای مخالفین و سیره متشرعه و ارتکاز آنها، مانع کشف قطعی امضای سیره است.

### دلیل دوم: عمومات و مطلقات

از برخی روایات که از ولایت فقیه یا قضاوت سخن می‌گوید، برای ولایت زن نیز استفاده شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: *تال جامع علوم انسانی*

1. **عمر بن حنظله** از امام صادق در مورد رجوع برخی از شیعیان که بر سر دین یا ارث اختلاف دارند و به سلطان یا قاضی‌های طاغوت مراجعه می‌کنند، پرسید. حضرت فرمود: «من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی طاغوت؛ هر که داوری نزد ایشان برد، خواه حق باشد یا باطل، داوری پیش طاغوت برده است»<sup>23</sup>. راوی پرسید: «پس چه باید بکنند؟» حضرت فرمود:

ینظر ان من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف

احکامنا فلیوضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکماً... الحدیث؛<sup>24</sup>

بنگرند آنکه را از شما که راوی حدیث ما باشد و حلال و حرام ما را می‌فهمد و با احکام ما آشناست، به داوری او راضی شوند که من او را بر شما حاکم قرار دادم... .

در این حدیث مشهور، عبارت‌های «من کان منکم» و «ممن قد روی حدیثنا» شامل مرد و زن می‌شود، همچنان که عبارت «من تحاکم الیه» نیز در ابتدای حدیث، شامل مرد و زن می‌شود. ادعای انصراف این جمله از بانوان به ارتکاز متشرعه و سیره ایشان، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا این انصراف، بدوی و ناشی از غلبه وجود خارجی است، نه به دلیل استفاده فراوان این عبارت در مورد مردان، همچنان که احتمال انصراف عالم دینی از عالم غیر معمم چنین است، به ویژه که اوصاف ذکر شده در حدیث، اشعار به علیت دارد و اینکه علم و دانش به علوم اهل بیت دلیل نفوذ قضاوت است.

شبهه این عبارت در موارد دیگری نیز آمده است، مثلاً در صحیح ابو عبیده، امام (ع) می‌فرماید: «من افتی بغير علم و لا هدی من الله لعنته ملائكة الرحمة...»<sup>25</sup> هر که بدون دانش و هدایت الهی فتوی دهد، ملائکه رحمت، او را لعنت می‌کنند...». آیا می‌توان این عنوان را به این دلیل که مقام در خارج به دست مردان است، منصرف به مردان دانست. احادیثی نیز که به طلب علم، دستور می‌دهد، چنین است، مثل آنچه به سند صحیح و به شهادت شهید ثانی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم نا طلبوا العلم من مظالمه و اقتبسوا من اهله»<sup>26</sup> جستجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است. پس علم را از جایگاه آن بجوید و از اهلش شعله برگیرید». آیا می‌توان این روایت را به این دلیل که بیشتر اساتید، مردند، منصرف از بانوان دانست و آیا آیه مبارکه: «...وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>27</sup>... هر که به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، اینان همان ناسقین هستند»، منصرف از بانوان است؟

3. شیخ صدوق و شیخ طوسی از کلینی و او از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است که گوید: از محمد بن عثمان خواستم تا نامه پرسش‌های مرا به حضرت حجت (عج) برساند. در جواب، نامه‌ای به خط صاحب الزمان (عج) آمد که در آن نوشته بود:

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله...<sup>28</sup>

و اما در حوادثی که رخ می‌دهد در مورد آن به راویان حدیث ما رجوع کنید که اینان حجت من بر شمایند و من حجت خداوند هستم.

در این حدیث، راویان احادیث اهل بیت (ع) که مقصود، فقهایند، حجت معرفی شده‌اند که شامل دانشمندان مکتب اهل بیت اعم از زن یا مرد می‌شود؛ زیرا معیار حجت بودن، فقاہت و علم به معارف اهل بیت است که در زن و مرد یکسان است.

با وجود این استدلال به امثال این حدیث، جای تأمل دارد؛ زیرا کلمه «رواة» جمع راوی است، مثل رام و رماة و برای مردان به کار می‌رود<sup>29</sup> و جمع مؤنث «راویة»، راویات است. پس از نظر لغت، لفظ رواة، شامل زنان نمی‌شود. نکته‌ای که می‌تواند این تعمیم را تقویت کند، آن است که امثال این جمع مکسر که برای مردان وضع شده است، بیشتر برای اعم استفاده می‌شود، مثل فقرا بر وزن فعلا که مفرد آن بر وزن فعیل است به معنی فاعل که وصف مذکر عاقل است، ولی بیشتر برای زن و مرد به کار می‌رود، همان‌گونه که در آیه مبارکه آمده است: «انما الصدقات للفقراء و...»<sup>30</sup> دیده نشده که فقیهی با این دلیل شبهه کرده و احتمال اختصاص به مردان را مطرح کرده باشد. عبارت «ابن السبیل» در همین آیه مبارکه نیز اعم از زن و مرد آمده است و همچنین است عنوان غارمین. مگر آنکه گفته شود در تمامی این موارد ادله اشتراک احکام و الغاء خصوصیت عرفی و ارتکاز متشرعه دلیل بر عموم است، بر خلاف ما نحن فیه که به جد، احتمال خصوصیت موجود است؛ زیرا مسئله مرجعیت جامعه است که احتمال اشتراط ذکوریت در آن جدی است.

### 3. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

اللهم ارحم خلفائی - ثلاث مرآت - فقیل له یا رسول الله و من خلفاؤک؟ قال:  
 اللذین یأتون من بعدی و یرون عنی احادیثی و سنتی فیعلمون الناس من بعدی.<sup>31</sup>

خدایا، جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده - سه بار تکرار نمود - پرسیدند: یا رسول الله، جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که بعد از من می‌آیند و احادیث سنت مرا روایت می‌کنند و به مردم بعد از من یاد می‌دهند.

در این حدیث که به چند سند، روایت شده است و حضرت امام خمینی (ره) و دیگر فقهای معاصر برای ولایت فقیه به آن تمسک نموده‌اند، لفظ «خلفا» آمده است و از نظر لغت، جمع مذکر است، ولی از نظر عرفی که در این‌گونه موارد از تغلیب استفاده می‌کنند، می‌تواند شامل زن و مرد، هر دو باشد.



4. حدیث صحیح سلیمان بن خالد از ابی عبدالله (ع):

اتقوا الحكومة فان الحكومة انما هي للأمام العالم بالقضاء العادل في المسلمين كنبی او

وصی نبی.<sup>32</sup>

از حکومت (داوری یا رهبری) بپرهیزید که حکومت فقط برای امام عادل است که به داوری آماده و در میان مسلمانان به عدالت رفتار کند، می باشد؛ همچون پیامبر یا وصی پیامبر.

در این روایت، قضاوت که یکی از مهم ترین ولایات است، برای امام عادل و عالم قرار داده شده است و کلمه «امام» گویا شامل مؤنث و مذکر، هر دو می شود، ولی ممکن است مراد از حکومت، حکمرانی و سرپرستی جامعه باشد و روایت، در پی بیان شرایط حاکم باشد که در این صورت باید به شرایط امامت نگاه کرد؛ زیرا بنا بر این احتمال، کلمه «امام» موضوعیت داشته و باید احراز شود، مگر آنکه گفته شود «امام» در حدیث، به معنی عرفی آن است که منظور امام شرعی است؛ یعنی کسی که عهده دار سرپرستی جامعه است. در این حدیث، شرایط امامت با دو قید علم به قضا و عدالت، بیان شده است و روشن است که عنوان نبی و وصی بیانگر اشتراط ذکوریت نیست؛ چرا که برای بیان علم و عدالت آمده اند، نه دیگر شرایط.

5. در حدیث موثق ابونصر از امام ابی جعفر (ع) آمده است که فرمود:

الحکم حکمان؛ حکم الله عزوجل و حکم اهل الجاهلیة و قد قال الله عزوجل و من

احسن من الله حکماً لقوم یوقنون.<sup>33</sup>

داوری دوگونه است، داوری الهی و داوری اهل جاهلیت، خداوند عزوجل فرموده

است: چه کسی بهتر از خداوند داوری می کند، نزد آنان که یقین دارند.

در این حدیث، قضاوت در دو قسم منحصر شده است؛ یا حکم الله است یا حکم جاهلیت و اگر زنی از روی کتاب و سنت حکم کند، نمی توان به یقین گفت حکم او حکم جاهلیت است، پس حکم الله است و باید متابعت شود.

ممکن است گفته شود: این حدیث در مقام حصر حکم از نظر مضمون است، نه در مقام

بیان شرایط حاکم. از این رو، منافاتی ندارد که مضمون حکم، حکم الله باشد، ولی گوینده آن

اهلیت حکم را نداشته باشد و پیروی از او واجب نباشد، مثل صدور فتوی از مجتهد فاسق یا مجتهدی که جامع شرایط برای تقلید نیست. با این همه، آنچه از حدیث و آیه کریمه برداشت می‌شود، آن است که هر حکمی که حکم‌الله شد، باید متابعت شود و اشخاص در آن دخیل نیستند و تا خلاف آن ثابت نشود، این اصل، باقی است. صاحب جواهر نیز در بحث لزوم اجتهاد یا عدم لزوم آن برای قاضی، به آیات و روایاتی از جمله روایت مذکور برای عدم لزوم اجتهاد در قاضی تمسک کرده، می‌فرماید:

الی غیر ذلک من النصوص البالغة بالتعاضد اعلى مراتب القطع الداله على ان المدار  
الحکم بالحق الذی هو عند محمد و اهل بیته صلوات الله علیهم...<sup>34</sup>

و غیر آن، از روایاتی که با پشتیبانی یکدیگر به بالاترین مرتبه یقین می‌رسد و دلالت می‌کند که معیار برای قضاوت، داوری به آن حقی است که نزد محمد و خاندان او - صلوات‌الله علیهم - می‌باشد.

6. می‌دانیم که حکومت و سرپرستی امت اسلامی، از وظایف و اختیارات ائمه اطهار(ع) است و تصدی آن بدون اجازه ایشان نامشروع و باطل است. با این حال، ائمه اطهار اجازه داده‌اند تا در زمان تسلط ستمگران، با شرایطی بتوان از طرف حاکم ستمگر، والی شد و فقها، این را از مستثنیات حرمت ولایت دانسته‌اند. از جمله این موارد، قبول ولایت برای خدمت به مردم است که ادعای اجماع و عدم خلاف بر جواز آن شده است.<sup>35</sup> روایاتی که این استثنا در آن آمده، به گونه‌ای است که شامل مرد و زن، هر دو می‌شود.  
در صحیح زید شحام آمده است:

سمعت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام بقول: من تولی امرأ من امور الناس فعدل  
و فتح بابه و رفع ستره و نظر فی امور الناس کان حقاً علی الله عزوجل ان یؤمن روعته  
یوم القیامه و یدخله الجنة.<sup>36</sup>

هر که متولی پستی از امور مردم شود و عدالت کند، درب را بگشاید، پرده را کنار زند و به امور مردم بپردازد، بر خداوند عزوجل است که هراس او را روز قیامت ایمن گرداند و او را وارد بهشت نماید.

در این حدیث، سخن از مرد و زن نیست و لفظ به کار رفته شامل زن و مرد می‌شود. چه بسا از این حدیث شریف استفاده شود که تشکیل حکومت اسلامی برای هر کس که توان

انجام آن را دارد، مستحب است و این، یکی از ادله ولایت فقیه شمرده شود. علم و عدالت دو شرط اصلی حاکم‌اند که باید رعایت شوند. در صحیح **علی بن یقطين** نیز از موسی بن جعفر (ع) آمده است: «ان الله تبارک و تعالی مع السلطان اولیاء یدفع بهم عن اولیائه»<sup>37</sup> همانا خداوند با سلطان (ظالم) دوستانی دارد که به وسیله ایشان از دوستانش (بلا را) دور می‌کند». در روایات دیگری آمده است:

فان الله عزوجل بابواب الجبابة من یدفع بهم عن اولیائه و هم عتقواہ فی النار ...<sup>38</sup>

همانا برای خداوند در نزد جباران کسانی است که به وسیله ایشان از دوستانش دفاع

می‌کند و ایشان آزاد شده‌های خداوند از آتش هستند....

و نیز روایت شده است که **زیاد بن ابی سلمه** چون عیال‌وار و آبرومند بود، برای سلطان

کار می‌کرد. حضرت کاظم (ع) به او فرمود:

یا زیاد لئن اسقط من حالق فاتقطع قطعه قطعه احب الی من ان اتولی لاحد منهم

عملاً او اطأ بساط رجل منهم الا لماذا؟ قلت: لا ادری جعلت فداک قال: الا لتفريخ کربة

عن مؤمن اوفک اسره او قضاء دینه...<sup>39</sup>

ای زیاد، اگر از پرتگاه کشنده بیفتم و قطعه‌قطعه شوم، نزد من محبوب‌تر است از

اینکه از جانب یکی از اینان (حاکمان ستمگر) عهده‌دار کاری شوم (یستی بگیرم) یا پا

روی فرش آنها گذارم، مگر برای چه؟ عرض کردم: فدایت شوم، نمی‌دانم. فرمود: مگر

برای گشودن غصه‌ای از مؤمن یا آزاد کردن او یا ادای بدهی او ...

با این توجیه که گذشته از شمول عناوین مذکور در روایات نسبت به زن و مرد، ملاک

گفته شده نیز مؤید تعمیم است، مگر آنکه از دلیل دیگری اشتراط ذکورت معلوم شود، ولی

انصراف به مرد، به ظاهر وجیه نمی‌نماید.

این روایات، گرچه در مورد قبول ولایت از سلطان ظالم است، ولی افزون بر اینکه برخی

از آنها مثل صحیح **زید شحام**، عام است، می‌توان از اولویت حکومت سلطان عادل را استفاده

کرد و اطلاق روایات نیز گواه آن است که این کار جایز است، هر چند مردانی باشند که

بتوانند این کار را انجام دهند؛ یعنی مورد روایات منحصر در واجب عینی نیست.

## ادله مانعین

برای اشتراط ذکورت در ولایت به برخی آیات و روایات و سیره استناد شده است. این آیات

و شرح آنها عبارتند از:

آیه اول: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا...»<sup>40</sup>.

کلمه «قوام» صیغه مبالغه است برای قائم و قام الامیر علی الرعیه: یلی امرها که به معنی سرپرستی است؛ همچنانکه زمخشری گفته است.<sup>41</sup> از نظر طبرسی و شیخ طوسی معنی آیه عبارت است از: مردان سرپرست زن‌هایند در تدبیر و تأدیب و تربیت و تعلیم<sup>42</sup> و لازمه آن ولایت نداشتن زنان بر مردان و زنان است؛ زیرا این ولایت متقابل مخالف ظاهر آیه است، ولی تعلیل موجود در این آیه یعنی، عبارت «بما انفقوا» و همچنین ادامه آیه کریمه «...وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ...»<sup>43</sup> و... آن زنانی که از نافرمانی آنها خوف دارید، آنها را موعظه کنید و در بسترها از آنها دوری نمایید...» و آیه بعد از آن، نشان می‌دهد که آیه در مورد روابط زن و شوهر است، نه زن و مرد. عده‌ای از جمله علامه طباطبایی برای تعمیم این آیه، به تعلیل اول در آیه کریمه استناد کرده‌اند؛ یعنی جمله «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ». علامه طباطبایی می‌فرماید:

عموم هذه العلة يعطى ان الحكم المبني عليها اعني قوله الرجال قوامون على النساء غير مقصور على الازواج بان يختص القوامية بالرجال على زوجته بل الحكم مجعول لقبيل الرجال على قبيل النساء في الجهات العامة التي توتبط باحياة القبيلين جميعاً و الجهات العامة التي ترتبط بفضل الرجال كجهتي الحكومة و القضا مثلاً اللتين يتوقف عليهما حياة المجتمع و انما يتقومان بالتعقل الذي في الرجال بالطبع ازيدمنه في النساء...<sup>44</sup>.

عموم این علت می‌فهماند که حکمی که بر آن بار شده است یعنی، مردان سرپرست زنان هستند، منحصر در شوهرها نیست تا تنها سرپرستی مرد بر همسرش را بفهماند، بلکه حکمی است برای نوع مردها بر نوع زن‌ها در مورد مسایل عمومی که مربوط به زندگی نوع مرد و زن است و مسایل عمومی که مربوط به برتری مردان است مثل حکومت و قضاوت که زندگی اجتماع بر آن متوقف است و قوام این دو به تعقل است که در مردها - طبیعتاً - بیش از زنان است.

با این حال چند پرسش باقی است:

1. با وجود عام بودن این حکم در متن آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» چه نیازی به عموم تعلیل است؟ مگر آنکه موضوع آیه را منحصر در زن و شوهر بدانند و عموم آن را از راه

عموم تعلیل و یا آنکه عموم تعلیل را مؤکد عموم حکم و دلیل بر دفع احتمال اختصاص به زن و شوهر بدانند.

2. دو تعلیل گفته شده در آیه، اگر به صورت مجموعی باشد، آیه به مردانی اشاره دارد که بر زنان انفاق می‌کنند و آیه، مخصوص زن و شوهر می‌شود و اگر به صورت مستقل باشد، میان دو علت تنافی خواهد بود یکی از آن رو که مقتضای تعلیل دوم، اختصاص آن به زن و شوهر است، برخلاف تعلیل اول که مقتضای آن عام است و دیگری به این دلیل که مقتضای تعلیل اول، آن است که معیار ولایت هر شخصی بر دیگری، افضلیت در عقل و جسم می‌باشد، خواه انفاق بکند یا نه، با آنکه مقتضای تعلیل دوم آن است که معیار ولایت، انفاق است، خواه دارای افضلیت در عقل و جسم باشد یا خیر.

3. بر فرض که در آیه مبارکه فقط تعلیل اول آمده باشد، مقتضای تعلیل آن است که «العلّة تعمم و تخصص» و این یعنی، معیار ولایت، عقل و قدرت جسمانی است، خواه در زن باشد یا در مرد. همچنان که در «لا تشرب الخمر لانه مسکر» گفته می‌شود. این به معنی ولایت نداشتن مرد و بلکه شوهر بر همسر خود در جایی است که عقل یا قدرت جسمی زن بیشتر باشد و اگر عقل و قدرت جسمی او بر مرد غالب بود باید ملتزم به ولایت زن بر مرد و شوهر او شد. اینکه گفته شود تعلیل مذکور غالبی است، با اقتضای تعلیل تنافی دارد؛ زیرا مصلحت غالبی حکمت است نه تعلیل و فرض بحث در ظهور آیه مبارکه در تعلیل است، و التزام به تعلیل غالبی یا همان حکمت حکم، به معنی غالبی بودن حکم، معلل خواهد بود. مثل آنکه گفته شود «کل میتة حرام لأنها نجس» و چون علم به طهارت برخی میتها داریم، تعلیل را به حکمت غالبی حمل کنیم، معنی آن محور نبودن نجاست است و نه حرمت میتة طاهره.

4. بر فرض که مفاد تعلیل عام باشد و آیه اقتضا کند که همه مردها بر همه زنها ولایت دارند، آیا این حکم قابل التزام است که هر مردی بر هر زنی و لو اجنبیه ولایت دارد؟ اگر گفته شود مقصود آیه آن است که نوع مردها بر نوع زنها ولایت دارند، از مفاد تعلیل به دور است و همین، قرینه دیگری است بر اینکه مقصود از زن و مرد در آیه مبارکه، زن و شوهر است و اگر مقصود آیه مبارکه را قابلیت و صلاحیت هر مردی برای ولایت بر هر زنی بدانیم و نه ولایت بالفعل آن، با ظهور آیه مبارکه در قوام بودن بالفعل مردان تنافی دارد؛ چراکه

ظاهر قضیه حملیه، فعلیت حمل است نه شأنیت، مثل «الاب ولی الطفل».

5. در آیه مبارکه ذکر نشده است که مقصود از «ما فَضَّلَ اللهُ» چیست و همان‌گونه که ممکن است قوت عقل و اراده باشد، ممکن است قدرت بدنی برای تأمین معاش خود و زن و فرزند و قدرت دفاع از زن در مقابل تهاجم یا مجموعه آن امور باشد. اینکه در دیگر نصوص، سخن از برتری عقل مرد بر زن شده است، دلیل بر اراده این فضیلت در آیه مبارکه نیست. نتیجه آنکه قراین، این مطلب را تأیید می‌کند که مقصود از آیه مبارکه، زن و شوهر است؛ زیرا شأن نزول آیه و برخی روایات هم آن را تأیید می‌کند. مرحوم طبرسی در شأن نزول این آیه می‌گوید:

سعدبن ربیع، همسری داشت که نافرمانی می‌کرد و سعد نیز به او سیلی زد. پدر همسرش نزد پیامبر(ص) آمد و شکایت کرد. حضرت رسول(ص) حکم به قصاص کرد، ولی این آیه مبارکه نازل شد و حضرت، قصاص را نفی کرد.<sup>45</sup>

در روایت محمدبن سنان که از حضرت رضا(ع) علت نصف بودن میراث زن را پرسید، حضرت در جواب نوشت:

علتش آن است: زن چون ازدواج کند، گیرنده است و مرد، دهنده و از این رو، سهم مردان زیاد شده است و علت دیگر آنکه زن اگر نیاز داشته باشد، بر مرد است که مخارج او را تأمین کند، ولی بر زن واجب نیست که مخارج مرد را بپردازد و نیازهای مالی او را برطرف کند و همین است سخن خداوند: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ».<sup>46</sup>

البته در مورد آیه مبارکه نکات دیگری نیز گفتنی است که مجال آن در این مختصر نمی‌باشد. برخی گفته‌اند: اگر آیه مبارکه مربوط به امور خانواده هم باشد، باز دلالت بر نفی ولایت زن بر مرد می‌کند از راه اولویت؛ یعنی وقتی شارع مقدس، ولایت زن را در خانه بر مرد نپذیرفت و او را در سرپرستی شوهر قرار داد، در امور جامعه که اهم از مسأله خانواده است، به طریق اولی ولایت نمی‌دهد. این بیان ناتمام است؛ زیرا ملاک ولایت شوهر بر همسر مشخص نیست تا اولویت آن در موارد دیگر احراز گردد؛ شاید ملاک آن، مرتبط با ازدواج و امور جنسی باشد و نفس حق تمکین و شوهر بودن مرد، در آن دخیل است، نه مجرد مرد و زن بودن. این ادعا که هر خصوصیتی که مانع ولایت زن و شوهر است، در ولایت او بر دیگر

مردها هم موجود است، رجم بالغیب است؛ زیرا ملاک مسائل خانوادگی و جنسی، هرگز در مسائل اجتماعی جاری نیست. آیا اگر بگویند: مرد نباید کارمند همسر خویش باشد، معنایش این است که هیچ مردی نباید کارمند هیچ زنی شود؟ هرگز! همچنان که اگر بگویند: پدر را کارمند فرزندش قرار ندهید، دلیل نمی‌شود که هیچ پدری نباید کارمند هیچ فرزندی شود.

### آیه دوم:

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفِيكُمْ بِالْبَنِينَ\* وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ\* أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْحَلِيِّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرَ مُبِينٍ.<sup>47</sup>

آیا خداوند از مخلوق خود، دختران را اختیار کرد، ولی پسران را برای شما قرار داد و چون یکی از آنها را به آنچه برای خداوند رحمان مثل می‌زنند بشارت دهند، صورتش سیاه می‌شود در حالی که خشم خویش را فرو برده است. یا آنکه در زیور رشد می‌کند و در کشمکش‌ها از بیان ناتوان است (دختر خداست).

گفته‌اند: این آیه مبارکه دلالت بر ضعف عقلانی و ناتوانی زنان در احقاق حق و رفع ظلم دارد. با این وجود، چگونه شارع مقدس به سپردن امور و شئون حکومت به وی راضی باشد؟ پاسخ اینکه اولاً همه موارد ولایت، نیاز به عقل کامل و قوت بیان ندارد و دلیل، اخص از مدعاست. ثانیاً از شرایط ولایت و حکومت بر جامعه، این نیست که والی به زینت و زیور دنیا وابسته نباشد و یا توان بیان قوی در کشمکش‌ها داشته باشد. چه بسا ممکن است والی منطقه‌ای لکنت زبان داشته و یا لال باشد، به ویژه با امکان گرفتن معاون و مشاور و مانند آن. ثالثاً اگر چنین باشد، مردانی که این دو صفت را دارند نیز نباید بر همسر یا فرزندان خویش ولایت داشته باشند.

رابعاً اگر آن دو حالت مانع ولایت زن باشد، مردها نیز که گرفتار شهوات و زینت‌های بیشتری از امور دنیوی‌اند، قابلیت ولایت ندارد. خداوند متعال در مورد مردان می‌فرماید:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرثِ...<sup>48</sup>

برای مردم، زیبا جلوه داده شده دوستی شهوات‌ها همچون زنان و پسران و طلا و نقره‌های انباشته و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و زراعت... .

خامساً پرورش در زینت و ضعف بیان در کشمکش‌ها، ربطی به ضعف عقل ندارد، همچنان که ضعف مرد در مقابل شهوت و مال و مقام، دلیل بر ضعف عقل او نیست.

#### آیه سوم:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا\* وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطَّعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...<sup>49</sup>

ای زن‌های پیامبر، شما همچون دیگر زن‌ها نیستید، اگر تقوا پیشه کنید. پس در سخن نرمی نکنید تا کسی که در دلش بیماری است، طمع کند. سخن نیکو بگویید و در خانه‌هایتان بمانید و چون جاهلیت اول، خودنمایی نکنید. نماز را به پا دارید و زکات دهید و از خدا و رسول او اطاعت نمایید.

گفته‌اند: دستور به ماندن در خانه، هر چند استجابی است، نشان‌دهنده مذاق شارع است نسبت به آنچه با این امر ناسازگار است، از جمله تصدی حکومت و قضا. پاسخ این است: همان‌گونه که در این استدلال دیده می‌شود، فقط کراهت تولی زن در جایی که مستلزم خروج از خانه و اختلاط زن و مرد باشد، استفاده می‌شود، آن هم کراهت بالعرض. چه بسا این کراهت به علت برخی عناوین مهم برطرف شود. همچنانکه در مورد نماز جمعه و جماعت و زیارت سیدالشهدا(ع) چنین است.

دیگر اینکه مدلول مطابقی آیه مبارکه، در مورد زنان پیامبر است و تعدی از آن به دیگر بانوان، دلیل می‌خواهد و اگر در دلیلی، کراهت خروج مطلق زنان یا وجوب نماز و زکات و اطاعت خدا و پیامبر(ص) و لزوم تقوی و سخن معروف وارد شده است، به معنی اراده عموم در همه فقرات آیه کریمه نیست و چون احتمال خصوصیت در فقره «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» می‌رود، از این رو الغاء خصوصیت صحیح نیست.

بنابراین، چه بسا گفته شود که امر به ماندن در خانه، امر وجوبی باشد که مخصوص زنان پیامبر(ص) بوده است، همچنان که دیگر فقرات آیه مبارکه، مشتمل بر احکام الزامی است. مؤید این وجوب، روایاتی است که در آن، ام‌المؤمنین عایشه برای خروج از خانه و شورش بر امیرالمؤمنین(ع) در جنگ جمل مورد اعتراض افرادی مثل ام‌المؤمنین ام‌سلمه و امیرالمؤمنین(ع)



قرار گرفت و او را برای آنکه با آیه «و قرن فی بیوتکن» مخالفت کرده است، توییح نمود. البته مدلول آیه مبارکه و اینکه مراد از وجوب ماندن در خانه چیست، با آنکه می‌دانیم زنان پیامبر به همراه پیامبر (ص) به سفر می‌رفتند و برای برطرف نمودن نیازهای خویش از منزل خارج می‌شدند، مجال دیگری می‌طلبید که شاید در مباحث آینده به آن پرداخته شود.

#### آیه چهارم:

فَإِنْ لَمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضَّلَ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى.<sup>50</sup>

و اگر دو مرد نبود، پس یک مرد و دو زن از آنان که می‌پسندید، تا اگر یکی از آن دو منحرف شد زن دیگر به او یادآوری کند.

گفته می‌شود: در آیه مبارکه، علت لزوم تعدد شاهد، احتمال انحراف یکی از دو شاهد زن به دلیل غلبه عواطف است و معلوم است که وقتی زن از این جنبه ضعیف باشد، نمی‌تواند امر ولایت را که نیاز به هوش و استقامت دارد، عهده‌دار شود.

پاسخ این است که شارع مقدس به «شهادت» توجه ویژه‌ای دارد و برای آن، مقداری از استقامت را شرط کرده است که معمولاً در مردان بیشتر از زنان است؛ همچنان که از آیه مبارکه استفاده می‌شود، ولی این مسئله قابل مقایسه با کارهای دیگر از جمله مسئله ولایت یا قضاوت نیست. از این رو، با آنکه امر روایت و احکام، مهم‌تر از شهادت است، به یک راوی، یک والی یا یک قاضی بسنده شده است.

آنچه گفته شد در این فرض بود که جمله «تضلل احدهما» به معنی انحراف باشد که اعم از عصیان و خطا و نسیان است، ولی اگر همان‌گونه که در لغت آمده به معنی خطا و نسیان باشد (مثلاً راغب در مفردات گوید: قوله: «ان تضلل احدهما ای تنسی و ذلک من النسیان الموضوع عن الانسان؛ معنی این سخن خداوند که می‌فرماید: تا چون یکی از آن دو منحرف شود؛ یعنی فراموش کند و این همان فراموشی است که از انسان برداشته شده است». یا در المصباح المنیر گوید: «الاصل من الضلال الغیبة، و منه قیل للحيوان الضائع ضالة انتهى؛ ریشه کلمه ضلال به معنی «پنهان شده» است، و به همین جهت به حیوان گمشده، ضالّه می‌گویند»، و ذیل آیه که در حکم تعلیل است، یعنی جمله فتذکر احدهما نیز مؤید همین معناست)، در این صورت، آیه مبارکه فقط اشاره به احتمال

خطا و نسیان در بانوان دارد و بیان می‌کند که در مقایسه با مردان، این احتمال در آنها بیشتر است، نه آنکه عواطف و مطامع دنیوی سبب انحراف آنها می‌شود. می‌دانیم احتمال نسیان و خطا تا وقتی از حد متعارف تجاوز نکند، برای والی و قاضی ضرر ندارد تا چه رسد به مسئولیت‌های پایین‌تر.

### روایات وارد شده برای شرط مرد بودن در ولایت

برای اشتراط ذکوره در ولایت به روایات گوناگونی استناد شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

#### 1. روایات قضا

در این روایات، منصب قضا، ویژه مردان شمرده شده است. در صحیح سلیمان بن خالد از قول امام صادق (ع) روایت شده است که:

فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضا العادل فی المسلمین کتبتی او وصی نبی.  
همانا حکومت (یا داوری) شما بر امام آگاه به قضاوت که در میان مسلمانان به عدالت رفتار کند، می‌باشد، مانند پیامبر یا وصی پیامبر.

پیشتر با بیان این حدیث گفته شد که شایسته است این حدیث، از ادله جواز قضاوت زن شمرده شود نه عدم جواز آن. عجب از برخی است که گفته‌اند که کدام زن - غیر از بانوان اهل بیت (ع) - همانند پیامبر (ص) یا وصی او هستند و آیا زنی در طول تاریخ ادیان آسمانی و تاریخ اسلام هست که این منصب را احراز کرده باشد؟ در حالی که می‌دانیم ملاک قضاوت، همان گونه که در این روایت به آن اشاره شده، علم و عدالت است نه آنکه قاضی در علم و عدالت و یا سایر صفات و مقامات مثل پیامبر یا وصی او باشد، و گرنه کدام قاضی مرد را می‌شناسید که چنین باشد، جز انبیاء و اوصیای آنها؟

این مطلب که «از نظر تاریخی هیچ زنی این منصب را نداشته است»، افزون بر اینکه به این حدیث شریف مربوط نمی‌شود، انکار آن با وجود محدودیت کتب تاریخی و آگاهی ما از تاریخ، باعث تعجب است. چه بسیار بانوانی که ممکن است به حکومت و سلطنت رسیده باشند که نمونه آنها بلقیس، ملکه سبا است که در قرآن نیز به آن اشاره شده است. آیا به راستی

وقتی زنی می‌تواند حاکم مطلق شود از قضاوت او پرهیز می‌شود؟ در تاریخ اسلام نیز از زنانی چون اسماء بنت شهاب<sup>51</sup> پادشاه یمن و یا اروی بنت احمد<sup>52</sup> نام برده شده که به حکومت رسیده‌اند که پیشتر نیز از ایشان یاد کردیم. آیا با این وجود، می‌توان به آسانی وجود زنان داور و قاضی را در تاریخ نفی کرد؟ اگر مسئله قضاوت زن این گونه منفی بوده است، چرا امروزه به صورت امری رایج در میان دانشمندان معاصر درآمده است؟

روایت معتبر دیگری در این زمینه از ابی خدیجه است که امام صادق(ع) که فرمود:

ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شینا من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیاً فتحاكموا الیه.<sup>53</sup>

مبادا یکی از شما دیگری را برای داوری نزد اهل ستم برد، و لی بنگیرید به مردی از خودتان که مقداری از داوری‌های ما را می‌داند او را در میان خویش قرار دهید که من او را قاضی قرار دادم و نزد او داوری ببرید.

به این تقریب که کلمه رجل اشعار دارد به اینکه زن نمی‌تواند قاضی باشد. اهل علم می‌دانند که این اشعار که به آن مفهوم لقب گویند، حجت نیست و چه بسا حتی اشعار هم نداشته باشد؛ زیرا کلمه رجل در عرف عرب، در موارد بسیاری از باب تغلیب و کنایه از انسان است و در روایات نیز بسیار در این معنی به کار گرفته شده است و شاید خطابات قرآنی نیز که با لفظ مذکر آمده به همین دلیل باشد. آری اگر ثابت شود که امام صادق(ع) در حدیث شریف در پی بیان شرایط و قیود قاضی شرعی است، حدیث شریف بیانگر عدم صحت قضاوت زن است، ولی اثبات آن مشکل است.

در روایت دیگری پیامبر اکرم(ص) به حضرت علی(ع) فرمود: «یا علی، لیس علی المرأة جمعة ... ولا تولی القضاء»<sup>54</sup> یا علی، بر زن نماز جمعه نیست و... و نه متولی شدن قضاوت». این حدیث نیز افزون بر ضعف سند، دلالت بر عدم وجوب تولی قضا را دارد مثل نماز جمعه، نه عدم جواز. به هر حال عدم صحت قضاوت زن، اخصّ از مدعی است و ربطی به ولایت او در سایر موارد ندارد.

2. روایتی در نهج البلاغه است که کلینی در کافی به سند خود از امام صادق(ع) آورده است

که امیرالمؤمنین در نامه‌ای به فرزندش حضرت امام حسن(ع) فرمود:

لا تملك المرأة من الامر ما يجاوز نفسها فان ذلك انعم لخالها و ارخی لبالها و ادوم لجمالها فان المرأة ريحانة ليست بقهرمانة ...<sup>55</sup>

زن را به چیزی فراتر از امور خویش مسلط مکن و اختیار مده که برای رفاه و آسایش و جمال وی مناسب تر است، همانا زن ریحانه است، دسته گل و گیاه خوشبو است (القاموس المحيط) نه مدیر و متولی امور (المعجم الوسيط ماده قهر).

به این حدیث شریف برای عدم ولایت زن بر دیگران استناد شده است. در پاسخ این افرادی که این نظر را دارند باید گفت: نخست اینکه این حدیث از نظر سند، کامل نیست. هر چند تعدد طرق دارد و سندش قوی است، ولی موجب اطمینان نیست. دوم اینکه این حکم در روایت، قطعاً استحبابی است؛ زیرا کسی ملتزم به حرمت کسب زنان یا وکالت یا تولیت اطفال و مانند آن نشده است و می دانیم که از حکم استحبابی نمی شود حرمت عمل مخالف آن را استنتاج نمود، هر چند این حدیث شریف، تأکید می کند که کارهایی که به زن ها واگذار می شود، نباید با شأن آنها نامتناسب باشد، از جمله تصدی اموری که نیاز به برخورد با دیگران و یا نامحرم دارد.

خلاصه آنکه حکم مذکور در حدیث، ارشادی است به اینکه برای بانوان بهتر است که به شئون مناسب با روحیه خود و احکام شرع بپردازند و این کار به نفع خود آنهاست. به علاوه جملات ذیل حدیث که می فرماید:

واغضض بصرها بسترک و اکففها بحجابک ... و استتبق من نفسک بقیة فان امساک عنهن و هن یرین انک ذواققدر خیر من ان یرین حالک علی انکسار...<sup>56</sup>

با پوشش خود نگاه او را کوتاه کن و با حجاب خویش او را مانع شو و برای خویش مقداری باقی بگذار، همانا امساک کردن تو از زنان در حالی که تو را توانا ببینند، بهتر است از اینکه تو را ناتوان پندارند.

می فهماند که مقصود از زن در این حدیث، زنان شوهردار است نه مطلق زن، و اینکه این نهی برای فراغت زن و نشاط و صفای او در کانون خانواده است هر چند تعلیل مذکور در ذیل آن، شامل عموم بانوان است.

3. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

... و اذا کان امرؤکم شرارکم و اغنیاءکم بخلاؤکم و امورکم الی نسائکم فبطن الارض

خیر لکم من ظهرها.<sup>57</sup>

... هرگاه فرمانروایان شما اشرار شما باشند و ثروتمندان شما بخیلان شما و امور شما در دست زنانتان باشد، پس درون زمین برای شما بهتر از روی آن است. برخی گفته‌اند که در این حدیث شریف بر واگذاری امور به زنان تهدید شده است که دلیل بر حرمت است.

در پاسخ این افراد باید گفت: نخست اینکه این حدیث مرسله است و سند آن ناتمام، هر چند کتاب تحف العقول کتابی بسیار مفید و ارجمند است. دوم، کلمه «امورکم» قطعاً نمی‌تواند عام استغراقی باشد، وگرنه سپردن هر کاری از امور به بانوان باید حرام باشد مثل برخی کسب‌ها، امور پزشکی، پرستاری، تدریس و... به همین دلیل آنچه از روایت استفاده می‌شود، سپردن امور به زنان به اندازه‌ای است که بیشتر مسائل جامعه در اختیار آنها باشد، به گونه‌ای که گفته شود: «امور جامعه به دست زنان است». مؤید این، معنی دو فقره پیشتر از این فقره است؛ زیرا وجود امیر شریب و غنی بخیل، همواره بوده است و معلوم است که این تهدید در حدیث، ناظر به امر رایجی نیست. سوم اینکه ظاهر حدیث - اگر ظهور در حرمت داشته باشد - حرمت هر سه فقره به طور مجموعی است نه اینکه تک‌تک آن موارد سبب شود که «بطن الارض خیر من ظهرها» باشد. این حدیث شرایط خاصی در جامعه را بیان می‌کند. چهارم اینکه دلالت جمله «بطن الارض خیر لکم من ظهرها»، بر حرمت، محل تأمل است؛ زیرا ظهور در عذاب الهی ندارد، بلکه بیان مفسده این امور و وجود مشکلات عدیده برای جامعه است که زندگی را فاسد می‌کند.

4. از امام صادق (ع) روایت است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

لیأتین زمان یظرف فیہ الفاجر و یقرب فیہ الماجن و یضعف فیہ المنصف قال قیل له متی یا امیرالمؤمنین فقال: اذا اتخذت الامانة مغماً و الزکاة مغماً و العبادة استطالة و الصلة منا فقيل متی ذلک یا امیرالمؤمنین فقال: اذا تسلطن النساء و تسلطن الاماء و امر الصبیان.<sup>58</sup>

زمانی خواهد آمد که شخص گنهکار، زیرک شهر شود و فرد بی‌حیا مورد توجه قرار گرفته و شخص با انصاف ضعیف شمرده می‌شود. پرسیدند: یا امیرالمؤمنین این، در چه

زمانی است؟ فرمود: آنگاه که امانت را غنیمت و زکات را غرامت و عبادت را برای فخرفروشی و پیوند را منت قرار دهند. عرض شد: این در چه زمانی است یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: آنگاه که زنی مسلط شود، کنیزانی چیره گردند و بچه‌ها فرمانروا شوند.

عده‌ای گفته‌اند: از آنجا که لسان روایت، لسان تهدید است، از آن حرمت ولایت زنها استفاده می‌شود، به ویژه با عبارت صبیان که مؤید عدم صحت تسلط زنهاست. پاسخ، این است که این روایت از نظر سند، مرسله است و دیگر اینکه در مقام بیان فساد زمان و نشانه‌های آن است و این، با حرمت ملازمه ندارد و این حدیث ضعف احوال مردم در آن زمان را بیان می‌کند، به گونه‌ای که افراد ضعیف بر آنها مسلط می‌شوند و افراد لایق در محور امور قرار نمی‌گیرند. آری، از این حدیث مرجوحیت تسلط بانوان بر بیشتر کارهای جامعه و یا مناصب کلیدی استفاده می‌شود.

5. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

ان من اشرط القيامة اضاععة الصلاة... قال فعندها امارة الفساد و مشاورة الأماء و تعود الصبیان علی المنابر.<sup>59</sup>

از علائم قیامت ضایع کردن نماز است و... فرمود: در این هنگام است فرمانروایی زنان و مشورت با کنیزان و نشستن بچه‌ها بر منبرها.

این روایت نیز مثل روایت قبل، افزون بر ضعف سند، در مقام بیان فساد زمان و نشانه‌های آن است و نشانه‌های فساد، الزاماً کار حرام نیست. از این رو، در این حدیث، تعظیم المال، مشارکت زن با شوهر در تجارت، ظهور ستاره دنباله‌دار، سوار شدن زنها بر زین‌ها، زینت کردن مساجد و قرآن‌ها و طولانی شدن مناره‌ها - که مکروه است - از این نشانه‌ها شمرده شده است. از این حدیث نیز مرجوحیت حاکم شدن زنها در پست‌های کلیدی به ویژه در سطح گسترده استنباط می‌شود.

6. صحیح حمران بن اعین از امام صادق (ع) در ضمن حدیثی نقل کرده است: «آیا نمی‌دانی کسی که منتظر امر ما - دولت ما - است و بر آزار و نگرانی که می‌بینید، صبر می‌کند، فردا در گروه ما خواهد بود». سپس حضرت در حدیث مفصلی به فسادهایی که در جامعه رخ می‌دهد، می‌پردازد. ایشان با جمله: «فاذا رأیت الحق قد مات و ذهب اهله» شروع می‌فرماید تا آنکه می‌فرماید:

و رأیت النساء و قد غلبن علی الملک و غلبن علی کل امر لا یؤتی الا ما لهن فیه

هوی....

و دیدی که زن‌ها بر حکومت چیره شده‌اند و بر هر چیزی غلبه کرده‌اند و هیچ کاری نمی‌شود، مگر آنکه موافق هواس آنها باشد....

آنگاه پس از بیان ده‌ها مورد از فساد زمان، در پایان می‌فرماید:

و اعلم ان الناس فی سخط الله عزوجل و انما یمهلهم لامر یراد بهم فکن مترقبا و اجتهد لیراک الله عزوجل فی خلاف ما هم علیه فان نزل بهم العذاب و کنت فیهم عجلت الی رحمة الله و ان اخرت ابتلوا و کنت قد خرجت بما هم فیه من الجرأة علی الله عزوجل...<sup>60</sup>

بدان که مردم در خشم خداوند عزوجل هستند و تنها برای هدفی که دارد، آنها را مهلت می‌دهد. تو مواظب باش و تلاش کن تا خداوند عزوجل تو را برخلاف آنگونه که آنها هستند، ببیند. پس اگر عذاب نازل شد و تو در آنها بودی به رحمت خداوند شناخته‌ای و اگر گرفتار نشدی، آنها مبتلا گشته و تو از آن گستاخی که آنها بر خداوند عزوجل دارند، بیرون باشی....

این حدیث شریف تسلط زن‌ها در حکومت و فرمانروایی آنها را مذموم می‌داند. برخی از بزرگان فرموده‌اند: «این روایت در مقام بیان علائم فساد زمان است نه حرمت افعال مذکور و ممکن است امر حلالی، علامت فساد باشد. به این جهت این حدیث حتی دلالت بر کراهت هم ندارد».<sup>61</sup> این توجیه به نظر بعید می‌نماید؛ زیرا در این روایت، بیش از یک صد نشانه، گفته شده است که بیشتر آنها از محرّمات و بسیاری از آنها از کبائر است و سیاق، مؤید حرمت است. حدیث نیز فقط در پی بیان نشانه‌های فساد زمان نیست، بلکه بیشتر، مربوط به موارد فساد است و جملاتی نیز در پایان حدیث آمده که حکایت از خشم الهی بر آن مردم دارد. تأکید ویژه حضرت بر اینکه «تلاش کن خداوند تو را بر خلاف آنچه مردم برآند، ببیند تا دچار عذاب نشوی»، مؤید حرمت موارد مذکور است.

می‌توان گفت که جمله «غلبن علی الملک یا علی کل امر و لا یؤتی الا ما لهن فیه هوی» بر مذمت حکومت بانوان، به گونه‌ای که بیشتر امور و مناصب زیر نظر آنها باشد، دلالت می‌کند و مانع از مسئولیت‌های خرد در مناصب متوسط و پایین نیست؛ زیرا دیگر صدق نمی‌کند که

زن‌ها بر همه امور مسلط شده‌اند و حکومت به دست آنهاست.

به هر حال با توجه به این حدیث و احادیث گذشته، احتیاط آن است که زن‌ها متصدی پست‌های کلیدی جامعه مثل ریاست جمهور، وزارت و مانند اینها نشوند و بعید نیست که تصدی گسترده مناصب بالا یا متوسط جامعه نیز به مقتضای این روایت و دیگر روایات گذشته جایز نباشد.

7. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة»<sup>62</sup> هرگز به فلاح نمی‌رسند گروهی که کارشان را به زن واگذار کنند». ابن حجر روایت کرد که رسول اکرم (ص) بعد از آنکه کسری (نام پادشاه ایران، شیرویه بن پرویز بن هرمز بود و نام دخترش پوران)، پادشاه ایران از دنیا رفت، پرسید: چه کسی را جانشین او کردند؟ گفتند: دخترش را. حضرت آن جمله را فرمود. جالب آنکه ابوبکره گوید: «وقتی من این حدیث را شنیدم، فهمیدم که اصحاب جمل (باران عایشه در جنگ جمل) هرگز پیروز نمی‌شوند».<sup>63</sup>

در پاسخ به این نظر باید گفت که این روایت در منابع حدیثی ما نیست جز در تحف العقول و احتمال دارد که صاحب تحف العقول آن را از اهل سنت نقل کرده باشد. همچنین این روایت از نظر سند نیز مرسله است. دیگر اینکه «فلاح» اعم از سعادت دنیوی و اخروی است. راغب گوید: «الفلاح الظفر و ادراک بغیة و ذلک ضربان: دنیوی و اخروی ...»<sup>64</sup> فلاح یعنی، به دست آوردن و به خواسته رسیدن و این دو نوع است: هدف دنیوی و اخروی». در استعمال قرآنی نیز به همین معنی آمده است؛ در آیه مبارکه می‌خوانیم: «انما صنعوا کید ساحر و لا یفلح الساحر حیث اتی»<sup>65</sup> اینان تنها حيله جادوگر را به کار بردند و جادوگر از هر راه که بیاید، موفق نمی‌شود».

بنابراین ممکن است مراد از عدم فلاح، عدم موفقیت در رسیدن به اهداف اجتماعی باشد، نه حرمت یا عدم صحت امارت و حدیث، فقط بر کراهت حکومت زن دلالت کند یا ارشاد به عدم موفقیت آن باشد. از دیگر سو، این حدیث، در مورد ولایت عامه یا نزدیک به آن است مثل ریاست جمهور یا وزیر و مانند اینها، نه تولیت مدرسه یا یک مؤسسه و مانند این، فتأمل.

### مذاق شریعت در مورد ولایت بانوان

از ادله‌ای که برای عدم جواز ولایت بانوان گفته می‌شود، تأمل در مذاق شرع است؛ به این معنی که احکام گوناگونی که شارع برای بانوان بیان کرده است، اگر چه هر یک در موردی



غیر از ولایت است، از مجموعه آن می‌توان فهمید که از نظر شارع مقدس، ولایت بانوان مقبول نیست، همانند لزوم حجاب و کراهت اختلاط زن و مرد و تأکید بر دوری بانوان از نامحرم.

برای مثال در صحیح هشام بن سالم، امام صادق (ع) می‌فرماید: قال رسول الله (ص): «انما النساء عی و عورة فاستروا العورة بالیوت و استروا العی بالسکوت»<sup>66</sup> همانا زن‌ها ناتوان و بی‌حفاظ هستند. پس بی‌حفاظی را با خانه‌ها و ناتوانی را با سکوت پوشش دهید». در این حدیث شریف، به روشنی اصل را در مورد بانوان، مستور بودن از نامحرم دانسته‌اند.

در نامه حضرت امیر (ع) به امام مجتبی (ع) نیز آمده است که فرمود: «فان استطعت ان لا یعرفن غیرک من الرجال فافعل»<sup>67</sup> اگر بتوانی که زن غیر از تو مردی را نشناسد، انجام ده». به همین دلیل جهاد و نماز جمعه و وجوب نفقه از زن‌ها برداشته شده است و نماز زن در خانه بهتر از نماز در مسجد، معرفی شده است، به ویژه برای بانوان جوان. در روایتی نیز برای سلام کردن به زنان جوان هشدار داده شده و در روایت دیگری فرمود: «ای اهل عراق، شنیده‌ام زن‌های شما در راه با مردها برخورد دارند. آیا خجالت نمی‌کشید؟! لعنت خداوند بر کسی که غیرت ندارد»<sup>68</sup>.

ممکن است در پاسخ به این استدلال گفته شود که اولاً مسائل استحبابی یا کراهت، مانع ولایت نیست، هر چند مرجوحیت آن را در صورتی که با این احکام غیر الزامی تنافی داشته باشد، می‌رساند. ثانیاً گاهی شرایطی در جامعه پیش می‌آید که استحباب‌ها، کراهت را می‌پوشاند؛ زیرا رعایت آنها از نظر شرع مهم‌تر است و ایجاب می‌کند که بانوان حضور پررنگ‌تری در اجتماع داشته باشند، همانند شرکت در برخی راهپیمایی‌های کلیدی که مانور اسلام و دفاع از ولایت فقیه و مکتب اهل بیت است.

در صدر اسلام نیز بانوان در کارهای گوناگون اجتماعی حاضر می‌شدند، مثل نماز جمعه، نماز جماعت و بیعت با پیامبر اکرم (ص). شرکت حضرت فاطمه (س) در جریان مباحله نیز که قرآن به آن اشاره کرده است، روشن است. شرکت بانوان در جنگ‌ها برای کمک‌هایی غیر از نبرد رودررو نیز در تاریخ قابل انکار نیست.

یکی از این بانوان، ام‌عطیه انصاری است که در هفت نبرد در زمان پیامبر (ص) شرکت کرد و می‌گوید: «من در هفت جنگ به همراه پیامبر بودم و برای سپاهیان غذا می‌پختم. از اثاث آنها

مراقبت می‌کردم، به معالجه مجروحین می‌پرداختم و از بیماران پرستاری می‌نمودم».<sup>69</sup>

ام سنان اسلمی بانوی شجاع و رزمنده‌ای بود که در نبرد خیبر به حضرت رسول (ص) عرض کرد: «دوست دارم همراه شما باشم و برای سپاه آب تهیه کنم، مجروحین را مداوا، از وسایل سپاه مواظبت کنم». حضرت فرمود: «مانعی ندارد. بانوان دیگر هم می‌آیند، ام سلمه (همسر حضرت) هم شرکت می‌کند. تو نیز با او همراه باش».<sup>70</sup>

اسماء دختر یزید بن سکن، بانوی شجاع و عاقل و فصیحی است که او را خطیب زنان شمرده‌اند و در مورد او گفته‌اند: «و کانت فی ذوات العقل والدین»<sup>71</sup>. هموکه در محضر رسول‌الله به نمایندگی از زنان آمد و خطبه‌ای بلیغ ایراد کرد و از محرومیت بانوان در مقابل برخورداری مردان گلایه کرد. این سخنرانی چنان زیبا و فصیح بود که پیامبر (ص) به حاضرین فرمود: «آیا تاکنون سخنی زیباتر از این شنیده‌اید که بانویی این گونه از مسائل دین خود، سؤال کند».<sup>72</sup>

این بانو در نبرد یرموک با افراد دیگری از بانوان برای تهیه غذا و آب و مداوای مجروحان شرکت کرد. در این نبرد شرایطی رخ داد که در نبرد با سپاه روم، او نیز ناچار شد وارد نبرد شود و به تنهایی نه نفر از افراد دشمن را به هلاکت رساند.<sup>73</sup>

بانوی دیگری معروف به ام الخیر دختر حریش است که با رشادت و سخنان آتشین و حماسی خود در نبرد صفین، یاران امیرالمؤمنین (ع) را علیه سپاه معاویه تحریک می‌کرد و جریان آن در تاریخ آمده است.<sup>74</sup>

یکی از بانوان بزرگوار خاندان عصمت و طهارت، جناب حکیمه خاتون، بانوی دانشمند، عابد و محدث، دختر امام جواد (ع) و عمه حضرت امام حسن عسکری (ع) است او ولادت اعجاز گونه حضرت بقیه الله الاعظم (عج) را دیده و آن را به طور مشروح روایت کرده است. در احوال ایشان آمده است که وی پس از حضرت امام حسن عسکری (ع) پاسخگوی مسائل دینی بود. علامه مجلسی ایشان را از سفرا و ابواب امام حسن عسکری (ع) پس از وفات ایشان شمرده است.<sup>75</sup> در مورد مادر امام عسکری نیز احمد بن ابراهیم گوید:

در سال 262 نزد حکیمه، دختر حضرت جواد رفته و از امامان پرسیدم. ایشان از پشت پرده یک یک ائمه را معرفی کرد تا رسید به حضرت حجت (عج). پرسیدم: تکلیف مردم چیست؟ احکام را باید از چه کسی بی‌رسند؟ فرمود: «به مادر امام عسکری که به

جده معروف است، رجوع کنند». گفتم: ما باید از کسی اطاعت کنیم که وصی او زن است؟! فرمود: «اشکالی ندارد، این کار اقتدا به حسین بن علی (ع) است؛ زیرا آن حضرت، به ظاهر به خواهرش زینب وصیت کرد و علوم و معارفی که از امام سجاد (ع) سرازیر می‌شد، به حضرت زینب منسوب می‌شد تا به این وسیله جان امام، حفظ شود».<sup>76</sup>

غرض از این بیان، آن نیست که غرض‌ورزان بهانه‌ای برای دریدن پرده حجاب و عفاف زنان پیدا کنند و به بهانه‌های واهی، گوهر اصلی زنان را که عفاف و حیا است، از آنها بربایند و حس تبرج و جلوه‌گری را که در بانوان بسیار قوی است، تحریک کنند و جامعه اسلامی را از توجه به معنویات، اخلاق، کار و تلاش، شکوفایی اقتصادی و علمی و خوشبختی دنیا و آخرت، به سوی شهوات و سرگرمی‌های سبک و دور از کرامت انسانی و پیروی از شیطان و هوای نفس و عقب ماندن از تمدن بشری سوق دهند. غرض، آن است که با موقعیت‌شناسی و رعایت احکام الهی و اغراض شریعت و مصالح جامعه، به انجام وظایف بپردازند؛ یعنی هر چند حکم اولیه اسلام، ترجیح اختلاط نداشتن زن و مرد و مرجوح بودن حضور فیزیکی زنان در میان مردان است، این حکم از نظر شرع در شرایطی دگرگون می‌شود، مثل بسیاری از احکام ترجیحی و بلکه الزامی همچون رفتن به سفرهای زیارتی امامان، به ویژه زیارت سیدالشهدا (ع). و یا سفرهای غیرزیارتی که سیره مسلمین بر انجام آن و از آغاز اسلام تاکنون رایج بوده است، بانوان نیز حضور داشته‌اند و همسران معصومان علیهم السلام نیز انجام می‌داده‌اند. گاهی گفته می‌شود در روایات، از نقصان عقل زن سخن آمده است و به همین دلیل گواهی و شهادت آنها در مقابل مرد، نصف، حساب شده است.<sup>77</sup> در برخی روایات نیز آمده است عامر بن عبدالله به امام صادق (ع) گفت: «همسرم در مسئله استطاعت، هم عقیده با زراره و محمد بن مسلم است». حضرت فرمود: «ما للنساء و الرأی و القول بقولهما؛ زنها را با نظر و متابعت از سخن آن دو چه کار؟ این دو ربطی به ولایت من ندارند». چون این سخن حضرت را به همسرش گفت، وی از آن اعتقاد برگشت.<sup>78</sup> نتیجه آنکه این نقصان در بانوان مانع پذیرش مسئولیت در نظر شارع خواهد بود.

در پاسخ به این ادله باید بگوییم: روایات نقصان عقل بانوان در سند و از نظر دلالت مبهم

است، به ویژه آنکه تعلیل نقصان عقل که مربوط به امور حدسی است به مسئله گواهی دادن که امری حسی است، نیاز به بررسی دارد. گذشته از اینها، مگر هر ولایت و مسئولیتی نیاز به کمال عقل دارد تا زنان نتوانند متصدی آن شوند؟ نه همه امور، نیاز به کمال عقل دارد و نه همه مردان از زنان کامل‌ترند. و چه بسا بانویی که عقل، علم و مدیریت او از بسیاری از مردان برتر باشد. از این رو، این احادیث هرگز مانع از رجوع زن و مرد به متخصصین زن در رشته‌های گوناگون نشده است. اگر عقل در این روایات به معنی قدرت ادراک باشد، فهمیده می‌شود که متوسط عقل مردان از زنان بیشتر است و این ربطی به ناشایستگی زنان برای مسئولیت‌پذیری ندارد، همچنان که متوسط عقل مرد کامل از جوان بیست ساله بیشتر است، ولی مانع از مسئولیت‌پذیری و مدیریت مرد جوان نیست. در روایات نیز برای عقل و کمال آن نشانه‌هایی گفته شده است که معیار خوبی برای شناخت عقل زن و مرد است، مثل طاعت خداوند. «قیل له (ص): «ما العقل؟» قال: العمل بطاعة الله و ان العمال بطاعة الله هم العقلاء؛<sup>79</sup> به حضرت رسول (ص) عرض شد: عقل چیست؟ فرمود: طاعت خداوند و همانا آنها که به طاعت خداوند اقدام می‌کنند، همان عاقلانند». در جای دیگری فرمود: «اعقل الناس محسن خائف و اجهلهم مسيء آمن؛<sup>80</sup> عاقل‌ترین مردم شخصی است که کار نیک می‌کند، ولی بیمناک است و جاهل‌ترین مردم، خطاکاری است که خود را در امان پندارد».

امام صادق (ع) نیز فرمود: «کمال العقل فی ثلاث: التواضع لله و حسن اليقين و الصمت الا من خیر؛<sup>81</sup> کمال عقل در سه چیز است: برای خداوند فروتنی کردن، و یقین نیکو و سکوت کردن جز از سخن خیر». امام کاظم (ع) فرمود: «الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل؛<sup>82</sup> تنهایی را تحمل کردن، علامت قوت عقل است». چه بسا منظور از عقل در این روایات، نه به معنی قوه درک خیر و شر و علل آن باشد، بلکه مراد نفس فعال باشد؛ یعنی حالتی نفسانی که انسان را به سوی اختیار خیر و اجتناب از شر می‌کشاند. همچنان که علامه مجلسی در ضمن معانی عقل گفته است:<sup>83</sup> یعنی قوتی در درون آدمی که عوامل دیگر مثل هوی و هوس و حب و بغض و... نتواند مانع اجرای احکام عقل نزد انسان شود.

پس این روایات، هشدار می‌دهد که بانوان که متوجه ضعف خود در غلبه صفاتی مثل حس خودنمایی، تمایل جنسی، مدح‌خواهی، سودخواهی و... باشند تا تصمیم‌های آنها متأثر از این عوامل نباشد و شیطان از طریق این نقاط ضعف که در بانوان بیشتر است، به

انسان نفوذ نکند. این نیز موجب ناشایستگی مسئولیت‌پذیری و مدیریت بانوان نیست و گرنه مردها نیز مغلوب عوامل دیگری می‌شوند که قرآن مجید می‌فرماید:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْفَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.<sup>84</sup>

برای مردم، دوستی شهوت‌ها چون زنها و پسران و انباشته‌های طلا و نقره و اسب‌های علامت‌دار و چهارپایان و زراعت، جلوه داده شده است. این، کالای زندگی دنیا (یا زندگانی پست) است و نزد خداوند است بازگشت زیبا.

شاید مردها در برخی موارد آسیب‌پذیرتر باشند؛ زیرا متأثر از زنان‌اند و عقل و دین خود را به پای خواسته‌های نامعقول زنان فدا می‌کنند که در برخی روایات به این اشاره شده است.<sup>85</sup> در روایت عامر بن عبدالله که حضرت فرمود: «زنان را با نظر چه کار؟» اگر از ابهام سندی آن چشم‌پوشی کنیم - در سند آن، جبرئیل بن احمد است که برخی او را غیر معتبر می‌دانند<sup>86</sup> - در مضمون هم دچار ابهام است. اولاً، مشتمل بر مذمت و تخطئه دو نفر از بزرگ‌ترین اصحاب امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است که تمجیدهای فوق‌العاده‌ای از آنان شده است. ثانیاً، احتمال دارد که مقصود از نفی رأی برای زنان، اشاره به همان رأی تقلیدی در صدر روایت باشد، نه مطلق رأی. به هر حال از این حدیث، نمی‌توان نتیجه گرفت که نظر بانوان در مسائل تخصصی دینی و غیردینی پذیرفته نباشد و سراغ نداریم فقیهی را که چنین فرموده باشد و برخلاف سیره عقلا نیز می‌باشد. چگونه می‌توان پذیرفت که اجتهاد زن در امور دینی برای خودش و یا در کارهای تخصصی مثل پزشکی و مانند آن، حجت نباشد. نتیجه آنکه روایاتی که در آن به نقصان عقل و رأی زن‌ها اشاره شده است به دلیل ضعف سند و دلالت، مبنای حکم فقهی قرار نمی‌گیرد. این، گذشته از معارضه برخی روایات دیگر با این روایات است؛ روایاتی که برخی بانوان را فقیه و افقه از مرد معرفی می‌کند.

شخصی به نام **مصادف** از امام صادق(ع) پرسید: «آیا زن می‌تواند از طرف مردی که تا به حال حج نکرده، نایب شود؟» حضرت فرمود: «اگر این زن قبلاً حج کرده است و مسلمان فقیه است، آری. ربّ امرأة افقه من رجل؛ چه بسیار زنی که از مرد داناتر باشد».<sup>87</sup>

## روایات نهی از طاعت زنان

در شماری از روایات، سخن از اطاعت نکردن از زن‌ها آمده است، مثل روایتی که گوید:  
معاشر الناس لا تطيعوا النساء علی حال و لا تأمنوهن علی مال و لا تذروهن یدبرن  
امرالعیال فانهن ان ترکن و ما اردن اوردن المها لک و عدون امالمالک ...<sup>88</sup>  
ای مردم، در هیچ حال از زنان اطاعت نکنید و آنها را بر هیچ مالی امین نشمارید و  
نگذارید امور خانواده را به دست گیرند؛ زن‌ها اگر با خواسته خود رها شوند، به هلاکت  
اندازند و از فرمان مالک تجاوز کنند.

در برخی روایات نیز آمده است:

اعصوهن فی المعروف قبل ان یامرکم بالمنکر و تعوذوا بالله من شرارهن و کونوا من  
خیارهن علی حذر.<sup>89</sup>

با زن‌ها در کار نیک مخالفت کنید، قبل از آنکه شما را به کار ناپسند فرمان دهند و  
به خدا پناه برید از بدهای آنها و از خوبشان بر حذر باشید.

در روایتی دیگر آمده است: «کل امرء تدبره امرأة فهُوَ ملعون؛<sup>90</sup> هر مردی که زنی او را تدبیر کند  
ملعون است.» به این روایات نیز برای اثبات ناتوانی زنان در مدیریت، استناد شده است.  
آنچه از این روایات به دست می‌آید، تأثیرپذیری زیاد زنان از مسائل غیرمنطقی است مثل  
شوهر، فرزندی، زینت و برخی حالت‌های درونی مثل علاقه به جلب توجه و مانند اینها و اینکه  
چه بسا دیگران را نیز به دلیل ضعف آنها در مقابل زنان، منحرف می‌کنند. به این دلیل، به  
مردان هشدار داده شده است که تسلیم ضعف نفس خود؛ یعنی مغلوب شهوت جنسی نشوند و  
خواهش‌های غیرمنطقی و غیر شرعی را برتری ندهند.  
در روایتی آمده است پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

هر که از همسرش اطاعت کند، خداوند او را به رو در آتش افکند. حضرت علی (ع)  
پرسید: «این طاعت چیست؟» فرمود: اجازه دهد به حمام‌ها و عروسی‌ها و  
نوحه‌سرای‌ها رود و لباس‌های نازک بپوشد.<sup>91</sup>

پیداست که این کارها به خودی خود، فسادانگیز نیست، بلکه چون بانوان و دیگران را در  
معرض فساد قرار می‌دهد و در این محافل کارهای غیرمنطقی و حرام انجام می‌گیرد، مذمت  
شده است. خلاصه آنکه این روایات، هشدار برای زنان و به ویژه مردان است تا جاذبه‌های

جنسی و فطری (که با این حربه مغلوب می‌شوند) آنها را به حرام نکشاند. این عوامل جنبه عمومی نداشته و شامل بانوان مؤمن و صالح و متدین که فرمان عقل و شرع را همواره بر خواهش‌های نفسانی ترجیح می‌دهند، نمی‌شود. به این دلیل هرگز گمان نمی‌رود که تعابیر شامل بانوان اهل بیت -علیهم السلام- و مانند آنان گردد، حال آنکه در روایات از این بانوان، بسیار تجلیل و به محبت آنها سفارش نیز شده است.

پیامبر(ص) فرمود: «کلما ازداد العبد ایمانا ازداد حباً للنساء...»<sup>92</sup> بنده هر قدر ایمانش افزوده شود، محبتش به زن‌ها افزوده می‌شود». امام صادق(ع) نیز فرمود: «کل من اشد لنا حباً اشد للنساء حباً و للحواء»<sup>93</sup> هر کسی که دوستی او با ما شدید باشد دوستی‌اش با زن‌ها و حلوا زیاد می‌شود» و در جای دیگر فرمود: «من اخلاق الانبياء حب النساء»<sup>94</sup> از اخلاق انبیاء است دوستی با زن‌ها». باز از ایشان روایت کرده‌اند که فرمود:

ليس للمرأة خطر لا لصالحتهن و لا لطالحتهن اما صالحتهن فليس خطرهما الذهب و الفضة و اما طالحتهن فليس التراب خطرهما التراب خير منهن.<sup>95</sup>

برای زن ارزشی نیست نه برای خوبانشان و نه برای بدهایشان، اما نیکانشان با طلا و نقره برابری نمی‌کنند (از آنها بهترند) و اما بدهایشان با خاک برابری نمی‌کنند (خاک از آنها بهتر است).

امام صادق(ع) در روایت دیگری نیز فرمود: «هیچ مسلمان بعد از اسلام، سودی بزرگ‌تر از همسر مسلمان که با نگاه به او شاد شود و آن زن سخن وی را گوش دهد و خیال او از دارایی و همسرش، وقتی بیرون می‌رود راحت باشد، نبرده است».<sup>96</sup>

روایات دیگری نیز نقل شده که همگی بیانگر دسته‌بندی بانوان و جدا کردن نیکان آنها از دیگران است و می‌فهماند روایاتی که از اطاعت زنان نهی می‌کند، در مورد بانوان شایسته‌ای که مغلوب هوی و هوس نیستند، نمی‌باشد. این روایات فقط جنبه آسیب‌پذیر زن‌ها را بیان می‌کند و به زن‌ها و مردها در این مورد هشدار می‌دهد، ولی مانع اطاعت از بانویی که آزمایش خود را با سربلندی داده و معلوم شده که جز به عقل و دین نمی‌اندیشد، نیست. مثل آنکه زنی همسر خود یا دیگری را نهی از منکر کند یا به معروف دعوت کند. در احادیث آمده است که حضرت علی(ع) از حضرت فاطمه(س) با عبارت «نعم العون علی طاعة الله؛ چه خوب کمک

کاری است بر اطاعت خداوند»، تمجید نموده است.<sup>97</sup> اطاعت از این گونه بانوان قطعا مقصود آن احادیث نیست.

### روایات ناهیه از مشورت با زنان

آنچه در مورد روایات پیشین گفته شد، در مورد روایاتی که از مشورت با زنان نهی می کند نیز صادق است. در برخی روایات آمده است: «ایاک و مشاوره النساء فان رأیهن الی الأفن و عزمهن الی الوهن»<sup>98</sup> پرهیز از مشورت کردن با زنها که نظر آنها ناقص و تصمیم آنها به سستی است.»

از این دست روایات در بحارالانوار، ج 100، صص 257 و 253 و 262 و 227 و وسائل الشیعه، ج 14، باب 94، مقدمات النکاح، ح 4 آمده است. این روایات نیز به جنبه غالبی یعنی، آسیب پذیری بانوان توجه دارد و اینکه مبدا علاقه به همسر، سبب شود که طرفین از این نکته غافل شوند و شامل عموم بانوان نمی شود. به همین دلیل در برخی روایات آمده است: «ایاک و مشاوره النساء إلا من جربت بکمال عقل...»<sup>99</sup> پرهیز از مشورت کردن با زنها مگر آنکه عقل کامل وی را آزموده باشی». این، موافق عقل و تجربه است، همچنان که آن آسیب پذیری، چنین است و بانوان نیز آن را احساس می کنند و اقتضای لطافت روح و حساسیت ایشان است.

مؤید این مسئله روایتی است از موسی بن جعفر (ع) که فرمود:

مرد صالحی بود که همسر صالحی داشت. مرد در خواب دید که مقدر شده است نصف عمر را در فراخ و نیم دیگر را در تنگی باشد و به او اختیار دادند در انتخاب نیمه اول از هر کدام. آن مرد گفت: «من همسر صالحی دارم که شریک زندگی من است و با او مشورت می کنم و جواب می دهم». آنگاه از خواب بیدار شد و با همسرش مشورت کرد و او گفت: «نیمه اول را انتخاب کن». مرد چنین کرد و به دنبال آن، دنیا به او روی آورد. در این هنگام، زن به مرد سفارش می کرد در کمک به نیازمندان و فامیل تا آنکه نیمه اول پایان یافت. دوباره همان شخص به خوابش آمد و گفت: «خداوند متعال از این عمل تو سپاسگزاری کرده و مقدر نمود که شما تمام عمر را در وسعت باشی».<sup>100</sup>

به هر حال نگاه روایات ناهیه به زنانی چون این زن نیست پس اگر بانویی در عقل، تقوی و قوت نفس، به گونه ای شناخته شد که متأثر از هوی و هوس و عوامل غیر منطقی نباشد،



می‌تواند مناصبی را متناسب با وضعیت خویش عهده‌دار شود؛ به عبارت دیگر باید بررسی شود که ضعف‌ها و نقاط آسیب‌پذیر بانوان، آیا از طبیعت ایشان است یا مربوط به تربیت و مسائل اجتماعی و گاه استضعاف‌های زمانه است. صفت‌های گروه اول مانع اشتغال به مناصبی است که با آن تنافی دارد و صاحب صفات گروه دوم، باید اصلاح گردد و سپس متناسب با آن اقدام شود.

### نتیجه بحث

آنچه از مجموعه روایات به دست می‌آید، حساسیت زیاد شارع مقدس نسبت به بانوان و آسیب‌پذیری آنها و روابط زن و مرد است و اینکه در مورد مدیریت بانوان باید دقت و وسواس داشت؛ زیرا موانع و محدودیت‌های بیرونی و درونی بیشتری بر سر راه آنها وجود دارد که تجربه‌های بشری نیز مؤید آن است. در یک جامعه اسلامی باید تا آنجا که ممکن است از ارتباط‌های غیرضروری میان زن و مرد اجنبی کاسته شود و بانوان به شغل‌هایی که مناسب روح و جسم آنهاست - و اهم آن، مسائل خانواده است - پردازند و بیش از آنکه تابع مفاهیم تبلیغی شرق و غرب باشند، پیرو منطق، عقل و شرع اسلام باشند و نشان دهند که توانایی این کار را دارند.

آنچه از آیات و روایات گذشته در بحث فقهی می‌توان فهمید، مرجوح بودن اشتغال بانوان به هر کاری است که به اختلاط زن و مرد بیانجامد و با وظایف ذاتی و اصلی و شرعی آنها ناسازگار باشد، از جمله مدیریت بر مردان نامحرم. این مرجوحیت در مورد مناصب کلیدی جامعه، در حد لزوم است، به ویژه اگر در حد گسترده باشد که صحیح‌ه حمران بن اعین بر پرهیز از آن تأکید داشت. سیره عقلاء در این مسئله نیز به همین دلیل، مردوعه خواهد بود.

### پی نوشت

1. ر.ک: احمد بن محمد قیومی، المصباح المنیر، بی جا، بی تا.
2. محمد بن حسن نجفی، الجواهر الکلام، ج 4، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1365، ص 41.
3. همان، صص 45 و 46.
4. همان، ج 21، ص 22.
5. همان، ج 40، صص 12-14.
6. حسینعلی منتظری، ولایة الفقیه، ج 1، قم، دارالفکر، 1411ق، ص 339.
7. محمد بن حسن طوسی، الخلاف، ج 3، قم، دارالکتب العلمیه اسماعیلیان، مسأله 6، ص 311.
8. التذکره، ج 2، ص 452؛ ر.ک: ولایة الفقیه، ج 1، ص 265.
9. ر.ک: وهبه بن مصطفى للزحیلی، الفقه الاسلامی، ج 6، بی تا، بی جا، ص 745.
10. الخلاف، ج 3، ص 311.
11. الاحکام السلطانیة، ج 6، ر.ک: ولایة الفقیه، ج 1، ص 263.
12. ر.ک: علامه امینی، الغدیر، ج 7، ص 136.
13. شرح المواقف، ج 8، ص 349؛ ر.ک: ولایة الفقیه، ج 1، ص 267.
14. المزاج، ص 518؛ ر.ک: ولایة الفقیه، ج 1، ص 269.
15. محمد عوضی، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج 5، دار احیاء التراث العربی، ص 416؛ ولایة الفقیه، ج 1، ص 273.
16. المزاج، 518.
17. الاحکام السلطانیة، ص 20؛ ر.ک: ولایة الفقیه، ج 1، ص 264؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج 4، ص 447.
18. الخلاف، ج 3، ص 311.
19. الصلیحیة، م 480.
20. همان، م 532.
21. ر.ک: الاعلام، ج 1، صص 279 و 299؛ زرکلی، خیرالدین؛ شهیدات العالم الاسلامی، ج 1، ص 279؛ عبدالله قادر، سیر اعلام النبلاء و هذه من الیمن، ص 331؛ السلطات المنسیات.
22. الاعلام، ج 1، ص 289؛ السلطات المنسیات، پیشین.
23. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 18، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، باب 11؛ صفات القاضی، ج 1.

24. همان
25. وسائل الشیعه، ج 18، باب 4، ح 1، ص 9.
26. همان، ح 35.
27. مائده: 47
28. وسائل الشیعه، ج 18، ص 101، صفات القاضی، باب 11، ح 1.
29. عباس حسن، النحو الوافی، ج 4، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ص 593.
30. توبه: 60
31. ر.ک: وسائل الشیعه، ج 18، صفات القاضی، باب 8، ح 53.
32. همان، ص 7، صفات القاضی، باب 3، ح 3.
33. همان، ص 11، صفات القاضی، باب 4، ح 8.
34. الجواهر الکلام، ج 40، ص 16.
35. الامام الخمينی، المكاسب المحرمة، ج 2، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، 1374 ش، ص 174.
36. وسائل الشیعه، ج 12، ص 140، ما یکتسب به، باب 46، ح 7.
37. ما یکتسب به، ح 1.
38. مستدرک الوسائل، ج 13، ص 130؛ المكاسب المحرمة، ج 2، ص 179.
39. وسائل الشیعه، ج 12، باب 46، ص 140؛ ما یکتسب به، ح 9.
40. نساء: 34
41. محمد بن عمر الزمخشری، اساس البلاغة، ج 2، بیروت، دارالفکر، 1427ق، ص 111.
42. محمد بن حسن ابو جعفر طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 3، مکتب الاعلام الاسلامی، 1409 ق، ص 189؛ فضل بن حسن الطبرسی، مجمع البیان، ج 3، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1421 ق، ص 68.
43. نساء: 34
44. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1423ق، ص 343.
45. مجمع البیان، ج 3، ص 68.
46. علی بن جعفر الحویزی، نورالتقلین، ج 1، قم، مطبعة علمية، 1383 ش، ص 477.
47. الزخرف: 16-18

48. آل عمران: 14
49. الاحزاب: 32- 33
50. البقره: 282
51. الصليحية، م 480.
52. همان، م 532.
53. وسائل الشيعه، ج 18، باب 1، ص 4؛ صفات القاضي، ح 5.
54. وسائل الشيعه، ج 18، باب 12، ص 6، ح 1.
55. همان، ج 14، باب 87، ص 120، النكاح، ح 1-3.
56. همان
57. حسن بن علي بن الحسين بن شعبه، تحت العقول، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1425 ق، ص 36.
58. محمد باقر بن تقى المجلسي، بحار الانوار، ج 10، بيروت، مؤسسه الوفاء، ص 261.
59. تفسير قمي؛ ر.ك: بحار الانوار، ج 6، ص 306.
60. وسائل الشيعه، ج 11، باب 41، ص 514، ابواب الامر و النهي، ح 6.
61. جواد تبريزي، ارشاد الطالب، ج 2، قم، 1399.
62. تحف العقول، ص 35. صحيح بخارى، ج 9، ص 687؛ الخلاف، م 6، باب القضاء با اندك تفاوت.
63. احمد بن علي بن حجر العسقلاني، فتح الباري في شرح البخارى، ج 20، بيروت، دار الكتب العلمية، ص 107.
64. ر.ك: ابى القاسم حسين بن محمد راغب اصفهاني، المفردات في غريب القرآن، تهران، مكتبة المرتضوية.
65. طه: 69
66. وسائل الشيعه، ج 14، باب 24، ص 42، مقدمات النكاح، ح 4.
67. همان، ح 2.
68. وسائل الشيعه، ج 15، ص 49.
69. ر.ك: صحيح مسلم، ج 4، ص 93.
70. ر.ك: رياحين الشريعة، ج 3، ص 410.
71. ر.ك: الاصابة، ج 4، ص 235 و 237.
72. ر.ك: الاستيعاب، ج 4، ص 238.

73. الاصابة، ج 4، ص 235.
74. محمد جواد جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، انتشارات اسراء، 1388ش، ص 254.
75. بحارالانوار، ج 99، ص 79.
76. رک: کمال الدین صدوق، الغيبة؛ بحارالانوار، ج 51، ص 364.
77. وسائل الشیعه، ج 14، باب 4، ص 11؛ مقدمات النکاح، ج 2، باب 39، ح 3، ص 586، ابواب الحيض، ح 4.
78. ابوالقاسم موسوی الخویی، معجم رجال الحديث، ج 17، قم، مرکز نشر آثار شیعه، 1410 ق، ص 255.
79. بحارالانوار، ج 1، ص 131.
80. همان، ح 17.
81. همان، ح 15.
82. همان، ج 15، ص 137.
83. همان، ج 1، ص 99.
84. آل عمران: 14.
85. وسائل الشیعه، ج 14، باب 4، ص 11؛ مقدمات النکاح، ح 3.
86. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 33.
87. وسائل الشیعه، ج 8، ص 124، ابواب القيامة، ح 4.
88. وسایل الشیعه، ج 14، مقدمات النکاح، باب 94، ح 7.
89. همان، ح 1.
90. همان، باب 95، ح 4.
91. بحار الانوار، ج 100، ص 242؛ وسائل الشیعه، ج 14، باب 95، مقدمات النکاح، ح 1، ص 130.
92. بحارالانوار، ج 100، ص 228.
93. همان، ص 227.
94. همان، ص 236.
95. همان، ص 236.
96. وسائل الشیعه، ج 14، ص 23.
97. بحارالانوار، ج 43، ص 117.

98. وسائل الشیعه، ج 14، مقدمات النکاح، باب 24، ح 2.

99. بحار الانوار، ج 100، ص 253.

100. همان، ج 14، ص 491.

